



در آیه غدیر هم هست: "الیوم اکملت لکم دینکم". انسان کامل، امام دین کامل است. ولی جامعه اسلامی کسی است که نمی‌گذارد یک جزء از دین به نفع جزء دیگر مصادره شود. یک جزء متروک بماند و بعد مسابقه حفظ و قرائت و مفاهیم قرآن بگذاریم و اسمش را بگذاریم رواج اسلام. از این شبکه‌های قرآنی در مالزی و عربستان هم می‌توانی داشته باشی. در آمریکا هم می‌توانی داشته باشی. بحث را جمع کنیم. ما باید به ویژگیهای بسیجی توجه کنیم و بسیجی با این ویژگیها و تمایزاتی که با اسلام قبل از امام پیدا می‌کند، شناخته می‌شود. امام آمد و یکسری بدعتها را کنار زد و سعی کرد جوهره شیعه را که شانه به شانه بودن عدالتخواهی و معنویت‌گرایی است، مطرح کرد و از آن بینش آدمهایی مثل رجایی و باکری و همت درآمدند. اگر می‌بینید امروز ما این آدمها را کم داریم، چون آن مبانی را از دست داده‌ایم. صلوات.

# است دین همه دین

آسیب‌شناسی حرکت‌های مذهبی بعد از جنگ  
وحید جلیلی

زیارت عاشورا. عاشورا یعنی نفی یک نوع اسلام و فریاد کردن یک نوع اسلام دیگر. در زیارت عاشورا چه کسانی را لعن می‌کنیم؟ فقط آنهایی که آمدند در مسلخ امام حسین (ع) را کشتند؟ نه، همه را. آنهایی که در برابر این قضیه تمکین کردند و ممهد ماجرا شدند. روی اینها تأمل کنید. عاشورا فقط در مسلخ اتفاق نیفتاد. از همان زمان که روی اسبهایشان زین گذاشتند و حرکت کردند و تمام احزابی که کمک کردند به رواج این حرکت، هم نماز جماعت می‌خواندند و هم حسین را می‌کشتند. به راحتی هم برایشان قابل جمع بود.

بنابراین باید چشمهایمان را باز کنیم و از این مشهورات فاصله بگیریم. چپ و راست و اینها همه‌اش جوک است. به ماها که می‌رسند یقه همدیگر را پاره می‌کنند که آقا! اینها دشمن اسلامند. آن طرف هم می‌گویند که اینها دشمن آزادی‌اند. خانه‌هایشان را که می‌بینی دیوار به دیوار هم است در شمال شهر! پژو پرشیا که می‌رسد از ذوب در ولایتشان تا دوم خرداد می‌فایند. یکسری مباحث نظری که می‌رسد می‌گویند نه آقا! من در پستوی ذهنم به یک گزاره‌ای معتقدم که ایشان به آن معتقد نیست! خب، به درک! در عملتان که نمی‌آید، وقتی از شهرام جزایری هم آیت... فلان پول می‌گیرد و هم حجت‌الاسلام فلان، چه فرقی می‌کند که تو یقه‌ات را پاره کنی برای ولایت و تو هم نعره بزنی برای آزادی؟ اینها جوک است! مرزبندی‌ها باید بروی ارزشها. می‌گویند ولایت؟ بگو یا علی! آن ولایتی که من می‌شناسم، ولایت قرآن است، ولایت امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین را خداوند به زکات دادن در حال رکوع معرفی کرده. این امیرالمؤمنین را من به حکومت قبول دارم. چرا؟ چون اگر ما در آن مسجد بودیم و فقیر وارد می‌شد چه می‌کردیم؟ پا می‌شدیم نماز می‌خواندیم! چون هم بقیه نمی‌گویند این چرا کمک نکرد؟ چه آدم خسیسی بود و هم وجدانش پیش خودش راحت است که من داشتم نماز می‌خواندم.

اسلام امیرالمؤمنین با اسلام ماها فرق دارد. اسلامی نیست که معنویت و عبادتش توجیهی بشود برای فرارش از مسؤولیت اجتماعی. در اوج نماز؛ «یوتون الزکوه و هم راکعون». خب یک چنین آدمی می‌شود ولی جامعه اسلامی و این شخص است که می‌تواند دین را در کمال خودش حفظ کند؛ یعنی «دین، همه دین است.»

بسم... الرحمن الرحیم

بعثی را که می‌خواهم در این جلسه خدمت دوستان عرض بکنم، گامی است برای رسیدن به تحلیل آنچه که در ده، پانزده سال گذشته در جامعه ما اتفاق افتاده و امروز که ما می‌خواهیم برای تصحیح وضع موجود یا راه افتادن به طرف وضع موعود گام برداریم، ناگزیر از این هستیم که یک روایت جامعی از گذشته خودمان داشته باشیم.

ما ابتدا به ساکن که نمی‌خواهیم کار کنیم، یک انقلاب جدیدی که در جامعه نمی‌خواهیم بوجود بیاوریم. بالاخره، حداقل دیرینه‌ای که داریم ۲۳ سال است؛ بنابراین باید بدانیم که به چه عقبه‌ای متصل هستیم. نقاط ضعف و قوتش را آسیب‌شناسی و آفت‌شناسی کنیم (از مجموعه حرکت خودمان و حرکتی که در سالهای گذشته به آن منتسب هستیم).

اصلاً یکی از فواید تشکلهای این است که تجربیات انباشت بشود؛ یعنی تجربه‌ها حفظ و به دیگران انتقال داده شود. دانشجویی که ورودی سال ۸۰ است از همان نقطه‌ای شروع نکند که من دانشجوی ورودی ۷۰ از آنجا شروع کردم. امروز خیلی از بحثهایی که در جمع دوستان شنیدم، نوعاً بحثهایی است که ما در سال ۷۰ در تشکلی به اسم بسیج دانشجویی مطرح می‌کردیم و متأسفانه بعد از ده سال حتی به شکل ناپخته‌ترش در بین شما مطرح می‌شود. خب پس این بحث‌ها چه فایده‌ای دارد؟ نباید یک چنین اتفاقاتی بیفتند.

باید شما ده سال جلوتر از بنده شروع کنی و بنده هم نسبت به قبلی‌ها، نامه‌هایی که ما به مسؤولین بسیج می‌نوشتیم یا بحثهایی که مطرح می‌شد - صورت جلساتش حتی هست - دقیقاً همین بحثها بود. اینها به فرجامی نمی‌رسد چون همه می‌خواهند از صفر شروع کنند؛ بگذریم.

از یک مقطع میانی شروع می‌کنیم به جای اینکه بخواهیم به شروع انقلاب و ۱۵ خرداد ۴۲ یا خیلی عقب‌تر بپردازیم یا اینکه بخواهیم خیلی جلوتر بیایم تا دوم خرداد، مبداء تحلیل را پایان جنگ قرار می‌دهیم که بسیار مقطع تعیین‌کننده‌ای در مجموعه انقلاب اسلامی و حیات بجه حزب‌اللهی‌ها و جریان بسیج است. به خاطر اینکه بسیج هم اگرچه قبل از جنگ تشکیل شد اما بخش عمده‌ای از هویتش را در جنگ پیدا کرد. البته بسیج دانشجویی در سال ۶۷ تشکیل شد؛ یعنی بعد از جنگ. اصل بسیج قبل از جنگ تشکیل شد و بسیج دانشجویی، بعد از جنگ.

اسلام امیرالمؤمنین با اسلام ماها فرق دارد.  
اسلامی نیست که معنویت و عبادتش توجیهی بشود برای فرارش از مسؤولیت اجتماعی.

داریم! می‌گویند که امر به معروف و نهی از منکر دعوتی به اسلام است که با تقسیم عادلانه بیت‌المال همراه باشد. آن امر به معروف کجا و امر به معروف ما کجا؟ اصلاً این خطبه‌ای است که آقای حیاتی در اخبار تلویزیون می‌تواند همین امشب بخواند و بگوید پیام امام حسین (ع) به ملت ایران! یعنی زنده زنده. تک‌تک فرازهایش در جامعه امروز ما مصداق دارد.

خب، بنابراین ما باید به شناخت اسلام امام برسیم. البته فضا خیلی شبیه آلود است. آمده‌اند سعی کرده‌اند چه علناً و چه غیر مستقیم و چه ناخودآگاه، اسلام امام را تحریف کرده‌اند. انقلاب اسلامی امروز در خیلی از جاها تحریف شده است. اگر می‌خواهیم بدانیم رمز موفقیت زمان جنگ و اول انقلاب چی بود، باید آن شرایط را دقیق بشناسیم. فقط شباهتها را نگوییم که شهدا ریش داشتند، ما هم ریش داریم! خانمها چادر داشتند، ما هم چادر داریم! اینها که معیار اصلی نبود. همان زمانی که بچه حزب‌اللهی‌ها داشتند توی جبهه زیارت عاشورا می‌خواندند، پشت جبهه هم یک عده داشتند زیارت عاشورا می‌خواندند. و بعدش هم بد و بیراه به امام می‌گفتند یا حداقل اینکه اهل جبهه و انقلاب و غیره نبودند؛ مذهبی‌های غیر انقلابی. مگر کم داریم؟ زیارت عاشورایشان بجا، روضه‌شان بجا، زیارتشان بجا. متأسفانه، امروز وقتی می‌خواهند بچه بسیجی را تعریف کنند در مقابل بچه‌های لات و لابلای و سوسول می‌گویند فلانی بچه بسیجی است. این که یک چیز بدیهی است. تمایز بچه بسیجی با الوات و سوسولها بدیهی است. آن چیزی که باید تبیین شود تفاوت بچه بسیجی با مذهبی‌های غیر انقلابی است.

ما چی داریم که آنها ندارند؟ ما خیلی شبیه شده‌ایم به هم. اسم که کفایت نمی‌کند. تمایز بچه بسیجی با اینها باید آشکار شود. خب با یک چنین نگاهی من فکر می‌کنم که بسیجی یعنی جامع عدالت و معنویت. کسی که الگویش امیرالمؤمنین و امام است. اگر این دو تا دوش به دوش هم رفتند، می‌توانیم بگوییم که طرف بسیجی است. ولی اگر از خوف خدا غش کرد یا شش ساعت سینه زد اما دغدغه عدالت نداشت، بسیجی نیست. فوقش می‌شود خواجه ربیع. می‌گویند او یک جمله در امور دنیوی حرف زد آن هم مدت‌ها به خاطرش استغفار کرد. آن جمله هم این بود که وقتی به او گفتند حسین بن علی (ع) را در کربلا کشتند، یک لحظه از قبری که برای مناجاتش کنده بود بیرون آمد و گفت: «اه؟ فرزند رسول خدا را کشتند؟ بد کاری کردند! بعد مدت‌ها استغفار می‌کرد که چرا چنین جمله‌ای را من گفتم؟! چرا به دنیا آلوده شدم؟»

همان موقع که امام حسین (ع) در مسلخ بود در سپاه شمر یک عده داشتند نماز جماعت می‌خواندند. فرق نمی‌کند وقتی امام حسین (ع) می‌گوید: «هل من ناصر ینصرنی»، شما در حال نماز جماعت باشی یا

اگر زمینه بحث امروز ما این است که: بسیج چه کار باید بکند؟ بایدها و نبایدهایش چیست؟ باید پیام امام (ره) برای تشکیل بسیج دانشجویی را بفهمیم. پیام امام (ره) را نمی‌فهمیم مگر اینکه آن مقطع را بفهمیم. یعنی اگر بخواهیم بدانیم پیام امام (ره) در آذر ۶۷ مبنی بر تشکیل بسیج دانشجو و طلبه چه مفهومی دارد، باید مجموعه پیام‌ها و حرکت‌های امام (ره) از تیر ۶۷ تا خرداد ۶۸ را بفهمیم.

اصلاً مبنای تشکیل بسیج دانشجویی چه بود؟ سال ۶۷ جنگ تمام شد، حالا به هر دلیلی. موفق شدیم یا نشدیم، به اینها کاری نداریم. ۲۷ تیر ۶۷ جنگ تمام شد و امام می‌داند که جامعه وارد فضای جدیدی می‌شود و یک مقطع جدیدی از تاریخ جامعه ایران و حتی تاریخ جامعه شیعی شکل می‌گیرد. یکی از

ویژگیهای امام این بود که منتظر نمی‌شد وقایع بیایند او را پشت سر بگذارند. او وقایع را پشت سر می‌گذاشت. پیش‌بینی داشت، آینده‌نگری می‌کرد، بینش یا الهامی به او می‌شد، به هر حال سعی می‌کرد بر حوادث محیط بشود. امام (ره) می‌دید جامعه وارد فضای جدیدی می‌شود و برای ورود به این فضای جدید نیاز به شناخت، تحلیل و گفتمان دارد.

گفتمان یعنی فضایی فکری که بقیه مفاهیم تحت سیطره و در متن آن معنا می‌شوند.

۲۷ تیر جنگ تمام شده و با انتشار خبر قبول قطعنامه در بین بچه بسیجی‌ها شوک ایجاد شده است چون تا یک هفته قبلش چنین اتفاقی بعید بود. دو یا سه روز بعدش پیام امام راجع به قطعنامه منتشر می‌شود. یکی از جملات امام در این پیام اینست: «امروز جنگ آغاز شده است.» متأسفانه بچه بسیجی‌ها عادت ندارند زیاد صحیفه نور بخوانند. نمی‌دانم این پیام قبول قطعنامه و پیامهای قبل و بعدش را چقدر خوانده‌ایم؟ از امام تصویر یک پیرمرد عارفی در ذهنمان است. هیچکدام از ما به عنوان یک متفکر و استراتژیست قبولش نداریم. امام را یک عارف شاعر می‌دانیم؛ بگذاریم.

امام (ره) در آن پیام اعلام یک جنگ جدید می‌کند. شما می‌بینید بیشتر تلاش ما بعد از جنگ، مرثیه‌خوانی برای یک جنگ از دست رفته است. امام می‌گوید الان هم جنگ است! اینها می‌زنند توی سرشان که: «کجائید ای شهیدان خدایی؛ ای وای دربهای فلان بسته شد!» حالا یک تعبیر معنوی و عرفانی برای این است، جای خود، ولی یک وقت هست که این به صورت یک استراتژی اجتماعی برای ما درآمده که بسیجی تا وقتی که جنگ نظامی در مرزهای ایران و عراق بود، معنا داشت.

یکی از ویژگیهای امام این بود که منتظر نمی‌شد وقایع بیایند او را پشت سر بگذارند. او وقایع را پشت سر می‌گذاشت.

«امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ پابره‌نه‌ها و مرفهین بی‌درد شروع شده است.» این پیام امام است در آخر تیرماه ۶۷. پس امام یک جنگ جدید را طراحی می‌کند. البته جنگ جدیدی هم نیست و سابقه دارد ولی با این تعابیر امام (ره) روی آن سرمایه‌گذاری و تأکید می‌کند و بعد برای ورود به جنگ شروع به جبهه‌شناسی می‌کند. باید جبهه دشمن و جبهه خودی و مرز بین اینها شناخته شود. نیروهایی که می‌توانند توی این جنگ مصدر تأثیر باشند فراخوان شوند تا به نتیجه خوبی برسیم.

تمام پیامهای بعد از تیرماه ۶۷ را که نگاه می‌کنی می‌بینی مثل یک فرماندهی که وارد منطقه شده، کالک عملیاتی را توجیه می‌کند. نیروهای خودش را فراخوان می‌کند. انواع و اقسام آدمهایی را که امام فکر می‌کند می‌توان به آنها امید بست مثلاً فرزندان شاهد، در شهریور ۶۷ به آنها پیام می‌دهد، به بچه‌های سپاه، به هنرمندها، به دانشجویان و ...

این متن را باید بفهمیم تا بدانیم پیام بسیج دانشجویی یعنی چی؟ این جنگ فقر و غنا یک مبنای نظری دارد که امام سعی می‌کند آن مبنای نظری را به صریح‌ترین تعابیر که صریح‌تر از آنها دیگر ممکن نیست، بیان کند تا دیگر جایی برای توجیه و تفسیر نماند. مبنای نظری بحث چیست؟ «اسلام ناب» و «اسلام آمریکایی» (به این بحث بروا هم گشت). پس امام می‌بیند که یک جنگ واقعی قرار است در بگیرد، سعی می‌کند که این جنگ را فریاد بکند و سعی می‌کند که این جنگ را به نفع نیروهای حق رهبری کند.

اتفاقی که بعد از رحلت امام (ره) می‌افتد چیست؟ شما می‌بینید که کمتر از یکسال بعد از پذیرش قطعنامه، امام رحلت می‌کند و می‌بینیم بعد از امام چه اتفاقی می‌افتد. البته بعد از امام یک جنگ درگرفت. یک جنگ خیلی پرسروصدا که بسیاری از نیروها را هم به خودش مشغول کرد، یک جنگ زرگری. یک گروه بلند شدند گفتند که آقا دین امریست قدسی و عرفانی و باطنی؛ دین را به سیاست آلوده‌اش نکنید؛ دین فریه‌تر از ایدئولوژی است؛ دین را ایدئولوژی‌ن کنید. آدمهای موجهی هم بودند. می‌گویند نماز شب می‌خوانند و اهل مستحبات هم هستند. به نام دفاع از دین، شروع کردند دین را از اجتماع جدا کردند. گفتند دین یک امر باطنی و معنوی است و برای حیرت‌افکنی آمده، نه برای پاسخ به نیازها. انتظار بشر را از دین خیلی گسترده نکنید. در حکومت از او نظر نخواهید. خب، یک گروه دیگر در برابر اینها قد برافراشتند که استراتژیک‌ترین شعارشان «مرگ بر بدحجاب» بود. خود ما در یک مقطعی از اعضای فعال این گروه بودیم. حرکت‌های متعدد و متنوعی بود. یک نمونه‌اش هم ما بودیم که بریزیم نمایشگاه فلان را در پارک ملت و پارک ساعی به هم بزینیم. دربند، در که و... تحت عنوان اسلام

معنویت محض. امام هم همینجوری بود.

امام اجازه نمی‌داد کسی کم‌کاری خودش و فرار از وظیفه خودش را در حوزه عدالت - که یک مفهوم صد در صد دینی است - با کار اضافی در حوزه معنویت توجیه کند. واجبات اجتماعی‌اش را بگذارد و برود مستحبات فردی انجام دهد و بگوید من متدین هستم. ما خیلی‌هایمان اینجوری هستیم دیگر. امر به معروف و نهی از منکر مگر واجب نیست؟ این را گذاشته‌ایم، حالا هی نافله بخوان! زیارت عاشورا برگزار کن! آن موقعی اینها ارزش دارد که در کنار این باشد. وقتی در چنین بینشی از اسلام افتد دید شما تغییر کرد، خیلی از مفاهیم دیگر هم استحاله می‌شود. یعنی چی؟ مثلاً ولایت.

در جنگ زرگری هم یک عده‌ای دم از ولایت می‌زنند ولی منظور آنها چیست؟ می‌گویند ما یک حکومت عربستانی می‌خواهیم. ولی فقیه یعنی کسی که باید بالاسر مردم بایستد تا مردم احکام فردی و عبادی را درست انجام دهند. ولی فقیه دیگر کسی نیست که خواسته باشد ساختارهای جامعه را جابجا کند. اختلاف فقیر و غنی را برهم بزند. ولایت مطلقه یعنی چی؟ امام می‌گفت در حکومت اسلامی ولی فقیه حق دارد در تحصیل مال شرط بگذارد. یک عده می‌گفتند نه آقا! احکام اسلامی مشخص است. طبق همین احکام هر کس معامله کند شما شرط جدیدی نمی‌توانی بگذاری. امام می‌گفت نه! حکومت اسلامی می‌تواند شرط بگذارد. مثلاً این جنس را بخش خصوصی نمی‌تواند بخرد. مثلاً تجارت خارجی در یک مدت دست دولت بود. دوم اینکه مال مشروط و مشروع شما را هم می‌تواند مصادره کند. یعنی حق شروط حکومت را هم که لحاظ کرده باشی، ولی فقیه می‌تواند جایی که لازم می‌بیند مال شما را مصادره کند. این می‌شود ولایت مطلقه. یعنی در چارچوب یک سری احکام فردی گیر نمی‌کند. اما دیدیم ولایت مطلقه را یک جورهای دیگر تفسیر کردند.

اخیراً این بحث دادگاه شهرام جزایری خیلی جالب است؛ می‌گویند آقا ما که کار غیر شرعی نکرده‌ایم. یک پولی داده‌اند، ما هم گرفته‌ایم! آیا این غیر شرعی است؟ وقتی نگاه حکومتی نباشد، نخیر، غیر شرعی نیست. در حکومت عثمان، مطمئناً مشروع مشروع است. ولی اگر حکومت امیرالمؤمنین باشد، اگر یک شام را جایی بخوری که فقیر سر سفره نباشد و همه سرمایه‌دار باشند، آن وقت نامه عثمان بن حنیف برایت می‌نویسد.

یک خطبه‌ای امام حسین (ع) دارد در منا. این را حتماً دوستان بخوانند. تحف العقول تک تک معصومین را به ترتیب آورده است. اولین خطبه‌ای را که از امام حسین (ع) نقل کرده بروید بخوانید. راجع به امر به معروف و نهی از منکر ببینید چی گفته؟ امام حسین واقعی نه امام حسینی که خیلی از ماها ادعایش را

هیچ استفاده‌ای ازش نکردیم. تازه ما که دانشجویهای بسیجی بودیم، وای به حال بقیه. خب، پس یک جنگ زرگری شکل گرفت. چون بالاخره به بجه بسیجی نمی‌شود گفت برو توی خانه بشین. گفتند می‌خواهی دعوا کنی؟ دشمن نشانت بدهیم درجه یک! برو پارک چیتگر آنجا چهار تا دختر دارند دوچرخه سواری می‌کنند! ۱۵۰ تا نیرو، دانشجویهای لیسانس و فوق‌لیسانس پا می‌شدند یا علی! برویم ببینیم چه خبر است! در آن شرایط باید هم یک چیزهایی ریشه بدواند که بعد در دوم خرداد یک جوری نقش در بیاید. آذر ۷۶ که خداداد عزیزی به استرالیا گل زده بود و مردم ریخته بودند توی خیابانها، با بجه‌ها رفته بودیم شهرک غرب. آنجا ایستاده بودیم؛ معلوم بود چه جوری بود دیگر. شهرک غرب جشن بود. یک دختری از پنجره ماشین آمده بود بیرون و روسری‌اش عقب بود و داشت کف می‌زد. یک بجه بسیجی کنار ما ایستاده بود. با یک سوز و دردی از عمق جاناش گفت: آخه ما این همه شهید دادیم تا این کثافت اینجوری بیاید بیرون؟ و من دیدم این برادر عزیزم هیچ اعتراضی ندارد که این کثافت چرا سوار ماشین ۶۰ میلیونی است؟ تنها اعتراضش به روسری اوست. حالا اگر یک خانم چادری توی آن ماشین نشسته باشد اصلاً انگار نه انگار. یک زمانی واقعاً اینجوری بود. یعنی اگر این بی‌حجابها دست به یکی می‌کردند و می‌گفتند امروز می‌خواهیم با حجاب برویم بیرون، اصلاً بچه حزب‌اللهی به پوچی می‌رسید. دیگر چه جور احساس حضور و احساس وجود کنیم در جامعه؟ خب این را مقایسه کنید با آن جنگ فقر و غنا که امام می‌گوید. اسلام پابره‌نه‌ها و اسلام مرفهین بی‌درد. امام تنگه احد بجه حزب‌اللهی‌ها را شناخته بود که آنجوری فریاد می‌زد. هی می‌گفت آقا این تنگه را داشته باشید. خیلی هم مبادی آداب بود ولی به وقتش می‌گفت متحجرین احمق بی‌شعور! تعابیر خیلی صریح.

حاج احمد آقا می‌گفت بعضی‌ها فکر می‌کنند بزرگترین کار امام انقلاب بود. به نظر من بزرگترین کار امام در افتادن با متحجرین بود؛ یعنی کسانی که راضی‌اند به یک اسلام فردی رفتاری مناسکی. ولی اسلام امام، اسلام امیرالمؤمنین بود. اسلام پیوند عدالت و معنویت. امیرالمؤمنین را به چی می‌شناسیم؟ به معنویت و به عدالت. هر دو تا هم در اوج. نه عدالت محض امیرالمؤمنین می‌سازد و نه معنویت محض.

اسلام امام، اسلام امیرالمؤمنین بود.

اسلام پیوند عدالت و معنویت.

امیرالمؤمنین را به چی می‌شناسیم؟

به معنویت و به عدالت.

هر دو تا هم در اوج. نه عدالت محض

امیرالمؤمنین می‌سازد و نه معنویت محض.

به همدیگر تاختند. این به او می‌گفت لیبرال؛ او به این می‌گفت فاشیست. یک گرد و خاک عجیبی در جامعه برپا شد. در حالی که ۳۵ میلیارد دلار یا ۴۰ میلیارد دلار سرمایه مفت به عنوان استقراض وارد جامعه شده بود، آنهایی که دلشان برای مذهب و انقلاب و حزب... می‌تپید، در این فضاها رفتند. چقدر نیرو صرف شد، چقدر درگیری راجع به این قضایا پیش آمد. ولی این جنگ، زرگری بود. چرا؟ به خاطر اینکه چه آن اسلام باطن‌گرا و چه این اسلام ظاهرگرا به مثابه دو تیغه یک قیچی برای حذف تفکر امام و حذف تفکر انقلاب اسلامی از جامعه به کار گرفته شد. دو تا تیغه قیچی در ظاهر با هم دعوا دارند ولی در واقع یک کار را دارند انجام می‌دهند، چون یک محور مشترک دارند. این دین ظاهرگرا و آن دین باطن‌گرا هر دویشان دین فردگرا بودند و در تقابل مطلق با تفکر و مبنای امام بودند که اسلام اجتماعی بود.

جالب اینجاست امامی که انقلاب می‌کند و بسیج و حزب... را تشکیل می‌دهد، چه در آن ادعایی که حضرات می‌کنند یعنی در باطن‌گرایی و عرفان و چه در رعایت ظواهر شرعی فردی، در اوج است. یعنی از یک طرف یک عارف است و از یک طرف یک فقیه. منکر هیچکدام از این دو نیست بلکه می‌گوید «دین، همه دین است». نظریه ولایت فقیه را می‌دهد و بعد سعی می‌کند تمام ابواب اسلام را در ذیل این نظریه باز تعریف کند و در جامعه جا بیندازد؛ همان خطی که خط اصیل تشیع است.

یک مقدار بیشتر توضیح بدهم که تفاوت چیست؟ شما کتاب ولایت فقیه امام را که نگاه کنید - نظریه ولایت فقیه امام مربوط به قبل از انقلاب است - اصلاً امام این نظریه را در تقابل با اسلام رایج آن روز مطرح می‌کند. امام (ره) آنجا می‌گوید که اگر می‌خواهید تفاوت اسلام واقعی را با اسلام رایج ببینید نگاهی به قرآن و رساله‌های عملیه بیندازید و این دو تا را با همدیگر مقایسه کنید. البته خودش هم رساله دارد، نافی آن قصه نیست ولی نظریه ولایت فقیه را که مطرح می‌کند، در تقابل با اسلام آن روز است؛ اسلامی که در آن روز حاکم و غالب بوده است. پیام امام به روحانیت در اسفند ۶۷ را بخوانید. امام (ره) در اواخری که نزدیک به رحلتشان است خیلی از حرفهایی که قبلاً نمی‌زد را با صریح‌ترین تعابیر گفته است. امام (ره) در این پیام می‌گوید وضعیت حوزه‌ها داشت به جایی می‌رفت که از قرون وسطی بدتر می‌شد. تعبیر امام این است: «خون دلی که پدر پیرتان از این متحجرین خورده از هیچکس نخورده است.»

امام (ره) حتی در پیامی که دی ماه ۶۷ به رئیس وقت مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌دهد، یک تعبیر جالبی دارد که من این تعبیر از انقلاب را در هیچ جای دیگر ندیدم. امام می‌گوید که «مردم ما در

انقلاب علیه تحجر قیام کردند!» این عین تعبیر امام است. خطاب به آن آقا می گوید که: «شما باید نشان دهید که مردم ما در انقلاب بر علیه دو چیز: یکی ظلم و بیداد و دیگری تحجر و واپس گرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب را جایگزین «اسلام سلطنتی»، «اسلام سرمایه داری»، «اسلام التقاط» و در یک کلمه «اسلام آمریکایی» کردند.» امام حرکت انقلاب را جایگزینی یک اسلام به جای یک اسلام دیگر می داند. دو تا اسلام با یکدیگر در افتادند.

امام حرکت انقلاب را جایگزینی یک اسلام به جای یک اسلام دیگر می داند. دو تا اسلام با یکدیگر در افتادند.

خب، الآن این روزها خیلی بحث پاسخ به شبهات مطرح می شود. شبهه یعنی چه؟ یعنی شبهاتهایی که ما را به غلط می اندازد. خب این دو تا اسلام خیلی جاها ممکن است به هم شبیه بشوند. امام در این ماههای آخر سعی می کند

مرز بین اسلام واقعی و این اسلام تحریف شده بدعت آمیز لیبرال منش با متحجر مسلک را روشن کند که هر دوی این اسلام (اسلام مرفهین بی درد و اسلام مقدس نمایان متحجر) دو روی یک سکه اند و زیاد تفاوتی با هم ندارند.

این جمله امام را که «بسیج لشکر مخلص خداست» کسی هست که تا حالا نشنیده باشد! حالا یک جمله دیگر از امام راجع به بسیج را می گویم بینم چند نفر شنیده اند: «مملکتی که مخالف با استکبار و پول پرستی و تحجرگرایی و مقدس مآبی است، همه افرازش باید بسیجی باشند.» این را کی شنیده است؟ عین جمله امام است. این جمله عین پیام آذر ۶۷ امام به شما دوستان است: «به فرزندان عزیز بسیجی ام در دانشگاهها». در همین پیام دستور داده که بسیج دانشجویی تشکیل شود. یکی نباید تبیین کند که آقا این جمله یعنی چه؟ امام منظورش چی بوده؟

الآن شما می بینید که در خیلی جاها اینجور در ذهن ها جا افتاده که بسیجی بودن یعنی مقدس مآبی. تضاد تبدیل می شود به تساوی! منظور امام از این تحجر و مقدس مآبی چی بود؟ با آن ذهنیتی که بعضی ها دارند در این جامعه رواج می دهند، اول متحجر عالم خود امام است! کسی که از اول بچگی تمام ظواهر و عبادات فرعی اش درست بود، از جوانی نماز شبش ترک نشده بود، خانم حاج احمد آقا می گفت سر سفره که ما دستمان را دراز می کردیم و آستینمان عقب می رفت، امام تذکر می داد. پس این تحجری که امام با آن مخالف است، چیست؟ هر وقت یک نفر آمد خواست مقابل تحجرگرایی حرفی بزند، گفتند آقا فعلاً چیزی نگوئید، ممکن است یک عده دیگر سوء استفاده بکنند. امام می گوید

خون دلی که پدر پیرتان از متحجرین خورده از هیچکس نخورده است. یعنی دشمن اول اینها نیستند. کدام دشمن از این اولی تر؟ اما در بینش امام تحجرگرایی و مقدس مآبی یعنی اینکه: «محدود کردن اسلام به احکام عبادی و فردی» در همان پیام به روحانیت هم می گوید؛ یعنی یک اسلام رفتارگرا.

در بینش امام تحجرگرایی و مقدس مآبی یعنی اینکه: «محدود کردن اسلام به احکام عبادی و فردی» در همان پیام به روحانیت هم می گوید؛ یعنی یک اسلام رفتارگرا.

چرخهای توسعه به گردش افتاده بود، فساد مالی داشت به شدت در جامعه ریشه می دواند، انواع و اقسام معادلات پشت پرده قدرت و ثروت داشت شکل می گرفت، آن وقت من بچه بسیجی توی پارک ساعی یقه خانم را گرفته بودم که چرا روسری ات را نمی کشی جلو؟!

یادم هست در سال ۷۱ بچه ها از پارک ملت برگشته بودند، یکی از بچه ها با افتخار می گفت به صورت شوهر زنی که تذکر داده بودم و غیرتی شده بود با دستهای خودم گاز اشک آور مالیدم و خفه خون گرفت! خب بله، ما باید برویم دنبال اینجور حرکتها تا آن اتفاقها پشت صحنه که هیچ، روی صحنه رخ بدهد؛ که توسعه شکل بگیرد. در آن فضا علمدار اینجور حرکتها ما جوجه دانشجوها بودیم و امثال آوینی که شهید می شدند، بچه ها می گفتند این کیه؟

یادم هست روزی که آوینی شهید شد، اخبار تلویزیون اعلام کرد؛ ما به دو آمدم در اتاق مسؤول فرهنگی بسیج و گفتیم یک پارچه سیاه بده بزیم به تابلو. گفت چی شده؟ گفتیم آوینی شهید شده. گفت آوینی کیه؟ خواستم بگویم سوره؟ آینه جادو؟ خبر ندارد. گفتیم یکی بود در روایت فتح صدای خیلی فشنگی داشت، او شهید شده. گفت اه؟! بعد از یک ساعت آمد دید خیلی تابلو را به هم ریخته ایم. گفت حالا این آنقدرها هم ارزش داشت؟ خیلی دیگر شلوغش کرده اید! برای تشییع جنازه اش به بدبختی یک مینی بوس جور شد. داشتیم می رفتیم دیدیم یک ماشین با اسکورت دارد بر می گردد. گفتیم این ماشین کیه؟ لابد لاریجانی بود. (لاریجانی آن زمان وزیر ارشاد بود) رسیدیم حوزه هنری. یک تعداد که زودتر آمده بودند گفتند آقا را دیدید؟ تازه فهمیدیم که آن ماشین کی بود. حالا البته عکس شهید آوینی چون شانس آورده ایم یک مقدار خوش تیپ است، همه جا هست! ولی کتابهایش نمی دانم چقدر؟ «توسعه و مبانی تمدن غرب» آوینی مال زمان جنگ است؛ سال ۶۶، یعنی در هنگام جنگ. ولی